

فراز و نشیب حقوق شهروندی

محمدتقی دلفروز

دانشجوی دکتری علوم سیاسی - دانشگاه تهران

- Citizenship Rights and Social Movement:
A Comparative and Statistical Analysis
- Joe Foweraker and Todd Landman
- Oxford University Press
- 997, 295 pp.

گسترده‌ای استفاده شده است و در واقع نویسندگان از روشهای آماری برای آزمون فرضیات خود بهره می‌گیرند.

نویسندگان پس از تحلیل‌های آماری گسترده و مفصل به نتایجی پیچیده و تو در تو در مورد رابطه حقوق شهروندی و جنبشهای اجتماعی دست می‌یابند که در اینجا رئوس کلی نتایج آورده می‌شوند اما آگاهی از نتایج تفصیلی و تفاوت‌های ظریفی که بین چهار کشور مورد مطالعه وجود دارند منوط به مطالعه دقیق کتاب است. نتایج کتاب در سه دیدگاه خلاصه می‌شوند: دیدگاه جنبشهای اجتماعی، دیدگاه حقوق و دیدگاه دوگانه.

از دیدگاه جنبشهای اجتماعی آنچه باعث کسب حقوق شهروندی می‌شود مبارزه جمعی است که در جنبشهای اجتماعی تبلور می‌یابد. دولت کانون اصلی فعالیت جنبشهای اجتماعی است چرا که تنها دولت است که می‌تواند با طراحی و حمایت از نظام حقوقی و مجازات نقض‌کنندگان، حقوق فردی را صیانت کند. از آنجا که حقوق هم از دولت نشأت می‌گیرند و هم مورد تهدید دولت واقع می‌شوند، بنابراین نه تنها از طریق دولت بلکه در مقابل دولت تحصیل می‌شوند و در اصل بسیاری از حقوق قدرت و امتیازات دولت را محدود می‌کنند. در کشورهای مورد مطالعه این کتاب نیز رژیم اقتدارگرا محور و بستر مبارزه جمعی برای حقوق شهروندی است و فعالیت جنبشهای اجتماعی در طی زمان با آهنگ پیچیده‌ای که به وسیله فرصتها و محدودیتهای سازمانی، استراتژیک و گفتمانی دیکته می‌شود، فراز و نشیب دارد.

در مجموع براساس شواهد آماری در هر چهار کشور مورد مطالعه بسیج کارگری بر بقیه بسیجها مقدم است و بسیج دیگر بخشها را در پی دارد. به عبارت دیگر تحلیل‌های آماری نقش و جایگاه محوری جنبش کارگری را در مبارزه بر سر حقوق شهروندی تأیید می‌کنند.

اما مطالعه تطبیقی نشان می‌دهد که میزان محوریت و تأثیرگذاری جنبش کارگری بر حقوق شهروندی در بین این چهار کشور متفاوت است و شدت و ضعف دارد.

راه دیگر تأثیرگذاری جنبشهای اجتماعی بر حقوق شهروندی این است که جنبشها به عنوان مدارس حقوق نیز عمل می‌کنند چرا که وجود فرایندهای

کتاب «حقوق شهروندی و جنبشهای اجتماعی» که در چارچوب طرحهای ترجمه دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور توسط نگارنده ترجمه شده و به وسیله انتشارات کویر به چاپ خواهد رسید مشتمل بر ۸ فصل است و به بررسی رابطه میان حقوق فردی شهروندی و فعالیت جنبشهای اجتماعی می‌پردازد. در واقع هدف اصلی این کتاب درک تأثیر متقابل حقوق شهروندی و جنبشهای اجتماعی در طی زمان است. نویسندگان این کتاب با بررسی چهار کشور برزیل، شیلی، مکزیک و اسپانیا دو هدف فرعی را دنبال می‌کنند. اول اینکه پا را از محدوده‌های سرمایه داری رفاهی یا نظامهای لیبرال دموکراتیک کشورهای توسعه یافته فراموشی نگذارند و رابطه این دو متغیر را در بستر رژیمهای اقتدارگرای مدرن بررسی می‌کنند؛ یعنی در بستر فرهنگهای سیاسی که در آنها کمال و آزادی فردی هنوز دغدغه‌های سیاسی اولیه‌ای به شمار می‌روند و حقوق شهروندی به هیچ وجه تأمین نشده است. دوم اینکه آنها با بررسی این چهار کشور وارد حوزه سیاست تطبیقی می‌شوند و به عنوان هدف خاص پژوهش درصدد سنجش تأثیر متقابل حقوق شهروندی و جنبشهای اجتماعی در بین فرهنگهای مختلف این چهار کشور برمی‌آیند.

نویسندگان برای تأمین هدف اصلی پژوهش مبحث شهروندی را به سه موضوع پژوهشی مجزا تقسیم می‌کنند. اول میزان اشاعه حقوق - در - اصول که در قانون اساسی و قوانین عادی کشورها متجلی می‌شوند؛ دوم میزان تحقق حقوق - در - عمل به عبارت دیگر حقوقی که مردم در زمانهای مختلف عملاً و نه صرفاً به صورت صورتی، از آنها بهره‌مند بوده‌اند؛ سوم فرایندهای سازماندهی، بسیج و مبارزه سیاسی جنبشهای اجتماعی که در جهت انطباق اعمال رژیم با مفاد مندرج در متون حقوقی (حقوق - در - اصول) عمل می‌کنند.

نویسندگان برای کشف چگونگی برهم کنشی حقوق فردی و جنبشهای اجتماعی و ارائه درکی جامع از این رابطه پژوهش خود را بخش بخش نموده و در ذیل رابطه کلی حقوق شهروندی و جنبشهای اجتماعی چندین رابطه دیگر را بررسی می‌کنند یعنی رابطه متقابل حقوق - در - اصول و جنبشهای اجتماعی، رابطه متقابل حقوق - در - عمل و جنبشهای اجتماعی و رابطه متقابل حقوق - در - اصول و حقوق - در - عمل.

در این کتاب برای کشف ارتباطهای فوق از روشها و اطلاعات آماری

سازماندهی، بسیج و انتخاب استراتژیک در این جنبشها ابزاری را برای آموزش عمومی حقوق خلق می‌کند. آگاهی از حقوق مستقیماً به مبارزه برای کسب آنها منجر می‌گردد و بنابراین محتوای قانونی شهروندی از طریق مبارزه و تقاضای عمومی برای حقوق، عملیاتی می‌گردد. نتیجه مبارزه جنبشهای اجتماعی در این چهار کشور شروع فرایند آزدسازی در رژیم است که این فرایند دال بر موفقیت جنبشهای اجتماعی در تأمین حقوق شهروندی است. اما این

نتیجه‌گیری کلی نیز با مطالعه تطبیقی تدقیق می‌شود. به طوری که تأثیر جنبشهای اجتماعی بر تأمین حقوق شهروندی در این چهار کشور هرچند مثبت است، ولی شدت و ضعف دارد.

از دیدگاه حقوق، نتایج پژوهشهای این کتاب نشان می‌دهد که حقوق می‌تواند با فراهم‌سازی یک زبان مشترک یا بیانی همبسته برای جنبشهای اجتماعی به تشویق و یا حتی ایجاد مبارزه اجتماعی کمک کند. حقوق هم می‌تواند جنبش اجتماعی را به وسیله افزایش دامنه فعالیت جنبش و تسریع انتشار تقاضاهای مشترک در بین مبارزان گوناگون، به حرکت وا دارد و هم با فراهم‌سازی یک دستور کار سیاسی و ایجاد انگیزه فعالیت در جنبشها به تقویت آنها کمک کند. در این خصوص یکی از نقشهای مهم حقوق، مفصل‌بندی مبارزات بخشی، محلی و منطقه‌ای گروههایی است که از بعضی از اشکال مشارکت سیاسی محروم شده‌اند. از زاویه‌ای دیگر وجود شکاف متصور میان حقوق - در - اصول (حقوق تضمین شده در متون حقوقی) و حقوق - در - عمل (میزان تحقق واقعی حقوق - در - اصول) یکی از انگیزه‌های به حرکت درآمدن جنبشهای اجتماعی است به طوری که آنها برای کاهش شعار و تحقق واقعیت حقوق تلاش می‌کنند.

اما در اینجا نیز مطالعه تطبیقی وجود تفاوت‌های بسیار را در میزان و چگونگی تأثیرگذاری حقوق بر فعالیتهای اجتماعی در چهار کشور مورد مطالعه نشان می‌دهد به طوری که تفاوت در میزان شکاف بین حقوق - در - اصول و حقوق - در - عمل در کشورهای فوق و تفاوت در میزان تأمین هریک از آنها موجب تفاوت در چگونگی تأثیرگذاری آنها بر جنبشهای اجتماعی در چهار کشور مورد مطالعه شده است.

بالاخره از دیدگاه دوگانه، نتایج مطالعات نویسندگان این کتاب نشان داد که گفتمان حقوق فردی و جنبشهای اجتماعی نه تنها در حوزه عمومی همزیستی دارند، بلکه بر توسعه و مسیر سیاسی یکدیگر نیز تأثیر می‌گذارند. به عبارت دیگر حقوق و جنبشهای اجتماعی متقابلاً یکدیگر را تقویت می‌کنند اما میزان و چگونگی این تأثیرگذاری متقابل در بین کشورهای مختلف متفاوت است. مثلاً در برزیل و شیلی این رابطه تقویت‌کنندگی متقابل قوی‌تر و در مکزیک ضعیف‌تر است در حالی که این رابطه در اسپانیا تنها در دوره گذار وجود دارد.

در مجموع مطالعه جنبشهای اجتماعی چهارکشور برزیل، شیلی، مکزیک و اسپانیا درسهایی چندی را به ما می‌آموزد. اول، مبارزات این برای بسط حقوق شهروندی واگذار به دموکراسی لزوماً با موفقیت همراه نیست و هیچ مسیر خطی را دنبال نمی‌کند و تکامل برنامه حقوق، ناپیوسته، تعارض‌آمیز و همراه با فراز و نشیب است. برای مثال در بعضی برهه‌ها هرچند مبارزه جنبشهای اجتماعی تأثیر مثبتی بر «حقوق - در - اصول» داشته و رژیمهای اقتدارگرا

تحلیلهای آماری نقش و جایگاه محوری جنبش کارگری را در مبارزه بر سر حقوق شهروندی تأیید می‌کنند

در فرایند گذار به دموکراسی مبارزه برای حقوق شهروندی به تدریج به سمت حوزه قانونی و رسمی حرکت خواهد نمود

مجبور به وضع قوانینی در راستای تأمین حقوق شهروندی شده‌اند، اما در مقام عمل سرکوب مخالفان و نقض حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی حتی نسبت به گذشته شدت گرفته و به عبارت دیگر فعالیت جنبشها بر حقوق - در - عمل تأثیر منفی بر جای گذاشته است. علی‌رغم این واقعیت چشم‌انداز کلی توسعه حقوق شهروندی در هر دو عرصه نظری و عملی بر اثر فعالیت جنبشهای اجتماعی در هر چهار کشور مورد مطالعه مثبت بوده است.

دوم، جنبش کارگری نقشی کلیدی در مبارزه برای بسط حقوق و دموکراسی ایفا می‌کند. مطالبات این جنبش اگرچه در ابتدا محدود و منحصر به تقاضاهای فوری، مادی و اقتصادی است اما در مراحل بعد این جنبش می‌تواند تقاضاهای گسترده‌تری را برای حقوق مدنی و سیاسی به ویژه در شرایط سیاسی بسته رژیمهای اقتدارگرا ایجاد کند. بنابراین برای درک جامع فرایند گذار به دموکراسی، درک تغییر تدریجی الگوی تقاضاها از تقاضاهای محدود گروهی و اقتصادی به تقاضاهای گسترده‌تر و همگانی شهروندی ضروری است. سوم، هرچند نخبگان نقشی محوری در فرایند گذار دموکراتیک ایفا می‌کنند اما تحلیلهای کاملاً نخبه محور که اتفاقاً حجم وسیعی از ادبیات گذار دموکراتیک را به خود اختصاص داده‌اند، از مسئله فعالیت مردم غفلت می‌کنند و بنابراین یک جنبه مهم ایجاد دموکراسی را نادیده می‌گیرند.

از این رو مطالعاتی نظیر کتاب حاضر که بر فعالیت جنبشهای اجتماعی تمرکز دارند درصد تکمیل تفاسیری هستند که صرفاً بر بازیگران نخبه و نیروهای مرکزگرا و چانه‌زنیهای میان آنها تأکید دارند.

چهارم، در فرایند گذار به دموکراسی مبارزه برای حقوق شهروندی به تدریج به سمت حوزه قانونی و رسمی حرکت خواهد نمود. به عبارت دیگر هرچه جنبشها به عنوان بازیگران غیررسمی عرصه سیاست در نیل به اهداف خود یعنی بسط حقوق شهروندی موفق شوند و گذار دموکراتیک به پیش برود انگیزه سیاسی جنبشها رو به زوال می‌گذارد و سیاست در عرصه‌های رسمی‌تر به پیش می‌رود.

پنجم، علیرغم حقیقت فوق، اگر گذارهای دموکراتیک مبتنی بر پیمانهای مخفی و انحصاری میان احزاب نخبه‌گرا، سلسله مراتبی و محافظه‌کار باشد نتیجه گذار، نوعی دموکراسی محدود شده خواهد بود که در آن جنبشهای اجتماعی منزوی، سرکوب یا به حاشیه رانده شده‌اند. گذار دموکراتیکی که در آن مردم نقشی نداشته باشند به یک سیاست دموکراتیک ناقص منجر می‌شود که در آن مشارکت بعضیها مترادف با عدم مشارکت دیگران خواهد بود. این دموکراسیهای ناقص ممکن است صرفاً پایبندی ظاهری به حقوق داشته باشند و به عبارت دیگر در آنها فاصله حقوق - در - اصول و حقوق - در - عمل هنوز زیاد باشد. بنابراین در چنین وضعیتی علی‌رغم گذار ظاهری به دموکراسی، بسیج اجتماعی هنوز نقش حیاتی خود را در تأمین حکومت دموکراتیک واقعی حفظ خواهد کرد. در حالی که بازیگران نخبه، رهبران حزبی و گروههای فشار معمولاً قوه مجریه را هدف می‌گیرند و از طریق احزاب و مجالس، تنها برای دفاع از امتیازات ویژه تحصیل شده‌شان فعالیت می‌کنند، جنبشهای اجتماعی باید همچنان به فشار برای مشارکت بیشتر مردم در تصمیم‌گیری و اعمال واقعی حقوق فردی ادامه دهند. بنابراین باید پذیرفت که جنبش اجتماعی چه قبل از گذار، چه در طی گذار و چه پس از گذار دموکراتیک نقش حیاتی خود را در تحقق دموکراسی واقعی حفظ خواهد کرد.

نتایج پژوهشهای این کتاب نشان می‌دهد که

حقوق می‌تواند با فراهم‌سازی یک زبان مشترک یا بیانی همبسته برای جنبشهای اجتماعی به تشویق و یا حتی ایجاد مبارزه اجتماعی کمک کند